

گفت‌وگو با محمود بدرفر، عکاس جنگ

## عکاسان آماتور صاحب‌سبک

فصل مشترک زندگی شما و هنر عکاسی چگونه شکل گرفت؟

پیش‌زمینه عکاسی را از دبیرستان داشتم. در آن مقطع، واحد درسی عکاسی داشتیم که من به آن علاقه داشتم. در دوران دبیرستان معلم فعالی داشتیم که در بخش امور تربیتی بود. یک روز که من و ابراهیم حاتمی کیا و یکی دیگر از دوستان باهم بودیم، به من گفت: «تو عکاس خوبی خواهی شد.» به حاتمی کیا گفت: «تو فیلم‌ساز خوبی می‌شوی.» و به دوست دیگرمان گفت: «گرافیکت خوبی خواهی شد.» پیش‌بینی او درست از آب درآمد. نام این معلم رحیم چهره‌خند بود که فکر می‌کنم هنوز هم دبیر آموزش و پرورش باشد.

صحبت این معلم، انگیزه‌ای برای من و حاتمی کیا شد. حاتمی کیا فیلم‌سازی را از همان جا شروع کرد. در دوران دبیرستان، من و او یک فیلم نیمه‌انیمیشن ساختیم. دفتر ما یکی از اتاق‌های کارگاه مدرسه

محمود بدرفر، متولد سال ۱۳۴۸ در تهران، در سال ۶۰ به جرگه سپاه پاسداران انقلاب اسلامی می‌پیوندد و عازم جبهه‌های نبرد حق علیه باطل می‌شود. در دوران تحصیل با ابراهیم حاتمی کیا و احمدرضا درویش هم‌کلاسی می‌شود و در سال ۶۹ با شهید آوینی آشنا و با هم به پاکستان می‌روند و پس از سال‌ها عکاسی تجربی در سال ۱۳۷۲ از دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران در رشته عکاسی فارغ‌التحصیل می‌شود. در دوران جنگ ابتدا از عملیات و مانورهای دریایی جنوب و پس از آن از مناطق عملیاتی عکاسی می‌کند. مدتی هم با گروه روایت فتح همکاری می‌کند و اکنون یکی از اعضای اصلی انجمن عکاسان دفاع مقدس است.

آن که سال‌های دفاع مقدس را از دریچه دوربین می‌دید میهمان ما در گفت‌وگویی در خصوص عکاسی دفاع مقدس بود. حاصل این گفت‌وگو را می‌خوانید.

مهدی خدانی



بود. اسم فیلم را «موعود» گذاشتیم که جایزه بهترین صدا را از آن خود کرد.

دو شب در آن اتاق، مشغول ساختن این فیلم بودیم. پس از آن حاتمی‌کیا در مسیر فیلم‌سازی حرکت کرد و من هم به عکاسی رو آوردم و وارد سپاه شدم. در سپاه بدون رفتن به کلاس آکادمیک، عکاسی را به‌صورت خودآموزانه شروع کردم. البته از دبیرستان، زمینه‌هایی داشتم و اطلاعاتی پیدا کرده بودم. مواردی مثل ظهور و اسلاید را از همان دبیرمان یاد گرفته بودم و بیشتر هم تجربی کار می‌کردم.

**اولین دوربینی که داشتید، چه بود؟**

یک دوربین «ای - وان کانن» خریدم که اولین دوربین بود.

**اولین کار عکاسی تان چه بود؟**

انیمیشن بود. حاتمی‌کیا آن را می‌ساخت. من هم اسلاید می‌گرفتم تا به‌صورت یک اسلایدشو درآوردم. این اولین کار عکاسی‌ام بود.

**در زمان انقلاب هم عکس می‌گرفتید؟**

عکس‌هایی دارم که در راه‌پیمایی‌ها گرفته‌ام، خیلی جسته‌ریخته و شاید به صرف یادگاری بوده.

**چه شد که فهمیدید عکاس هستید؟ چون به نوعی عکاسی یعنی نوشتن با نور، مخاطب یک عکس باید از خود عکس به متن مستتر در آن پی ببرد. شما که در این زمینه اطلاعات دانشگاهی نداشتید...؟**

دقیقاً نمی‌دانم، ولی دبیری داشتیم که به ما می‌گفت: من در منطقه کردستان تردد می‌کردم - موضوع مربوط به سال‌های اول انقلاب و شاید شروع جنگ باشد - به‌عنوان نیروی خدماتی، اسفالت‌کار و... کار می‌کردم. دوربین هم همراه داشتم. ضدانقلاب بعضی مناطق کردستان را مین‌گذاری و آسیب‌هایی را به مردم وارد می‌کرد. من هم سریع از این وقایع عکس می‌گرفتم. شب می‌بردم منزل، آن‌ها را ظاهر می‌کردم و بعد در مسجد به جماعت نشان می‌دادم و می‌گفتم: «ببینید این جنایت‌هایی است که دموکرات‌ها و کوموله‌ها انجام دادند.» او می‌خواست از این طریق، یکی از کاربردهای عکس را به ما نشان دهد. این موارد شاید جرقه‌هایی بود که در همان

لحظات اول به ذهنم خطور می‌کرد. وقتی وارد سپاه شدم، احساس دین و وظیفه‌ای می‌کردم که باید به‌عنوان عکاس در جبهه‌ها حضور مستمر داشته باشم تا بتوانم وقایع را ثبت و ضبط کنم.

**وقتی وارد سپاه شدید، به‌عنوان رزمنده حضور پیدا کردید یا از همان ابتدا به‌عنوان عکاس خود را معرفی کردید؟**

به‌عنوان عکاس به واحد سمعی بصری منتقل شدم. مسئول واحد ما برادر سید محمد خاتمی بود. همان کسی که دبیر کل حزب مشارکت را بر عهده داشت. مرا به واحد سمعی و بصری معرفی کرد که در انتهای خیابان فلسطین قرار داشت. مشغول به کار شدم. دو ماهی که گذشت، رقتیم منطقه عملیاتی. تا آن زمان نه جبهه را دیده بودم و نه می‌دانستم که در جبهه چه کار باید بکنم. حتی اسلحه هم دست نگرفته بودم.

**اسلحه شما دوربین عکاسی تان بود. از اینکه باید با آن به جنگ دشمن می‌رفتید، چه حسی داشتید؟**

فقط می‌دانستم باید عکس بگیرم؛ وظیفه‌ام این بود. می‌دانستم از کجا آمده‌ام و الان با چه چیزی مواجه خواهم شد، ولی نمی‌دانستم جبهه یعنی چه. خط مقدم کجاست. چقدر باید بروم تا به خط مقدم برسیم. همه تلاش ما در روزهای اول این بود که باید خودمان را به خط مقدم برسانیم. چون فکر می‌کردیم تمام سوزها در خط مقدم یافت می‌شود. منتظر عملیات بودیم. می‌گفتم: «گر عملیات صورت بگیرد درگیری ایجاد می‌شود و ما حتماً آن موقع باید در خط باشیم.»

در سپاه بعضی از چوها می‌آمدند و به‌عنوان عکاس فعالیت می‌کردند، ولی بعد از مدتی می‌رفتند. چند نفری هم آمدند و تا آخر ماندند. آقای شجاعی، دانشجو، آقای حسن مقدم، گرافیست، و یک شخص دیگری که الان مدرس دانشگاه است در مجموعه ما بودند.

اولین عملیاتی که در جبهه بودم، فتح‌المبین بود. حدود یک ماهی من و دوستانم سرگردان بودیم. وسیله‌ای نداشتیم، یک دوربین من داشتم و یکی هم دوستان. پای پیاده آمدیم تا اهواز، با قطار به

سمت اندیمشک حرکت کردیم. از اندیمشک به بعد هم مقطع به مقطع یا هر وسیله‌ای - وانت، ماشین و هر وسیله نقلیه دیگر - آمدیم منطقه. در عملیات بدر فقط اسلاید می‌گرفتم.

**اسلایدها را به عکس هم تبدیل کردید؟**

خیر، چون اکسپوز کردن اسلاید، خیلی حساس است و با نیم استاپ بالا و پایین کردن آوری، آندر خواهد شد و من هم زیاد با عکاسی آشنایی عمیق نداشتم و فیلم‌های اسلاید، تاریخ مصرف گذشته بود و متأسفانه از بین رفت.

**چرا از مواد خام تاریخ مصرف گذشته استفاده می‌کردید؟**

سیستم انبارداری به‌روز نبود. سپاه یک گونی فیلم‌های تاریخ گذشته با مارک‌های مختلف به ما می‌داد و می‌گفت: «این فیلم‌ها مال شماست.» شانس بود اگر فیلمی خوب از کار درمی‌آمد. دوربین‌ها هم مشکل داشت. کسی هم برای عکاسی از جبهه که حکمی نمی‌گرفت، التماسی بود. می‌رفتیم، عکاسی هم می‌کردیم، ولی عکس‌ها یا اسلایدها خوب در نمی‌آمد. بعدها با این قضیه کنار آمدیم.

**گفتید اولین بار در عملیات فتح‌المبین حضور داشتید. فضای آن عملیات را چگونه حس کردید؟**

قبل از عملیات در جزیره مینو بودم. اولین بار با ژ-۳ از این طرف جزیره به سمت عراقی‌ها یک تیر شلیک کردم. کار خاصی انجام نمی‌دادیم تا عملیات فتح‌المبین شروع شد. عکاسی ما موقعی بود که نور خورشید بود. بقیه مواقع، ما هم به دیگر رزمندگان کمک می‌کردیم.

**در شب عکس نمی‌گرفتید؟**

خیر، چون دوربین‌ها آنالوگ بودند و خود ما هم مهارت آن‌چنانی نداشتیم. اولین بار هم بود که جنگ را از نزدیک می‌دیدیم.

**اسلحه داشتید؟**

اصلاً توی این فکرها نبودیم. مرتب در رفت‌وآمد بودیم. یک لحظه خط، یک لحظه عقب آزاد بودیم و می‌گشتیم.

**فیلم‌ها را کی و کجا ظاهر می‌کردید؟**

فیلم‌ها را در تهران ظاهر می‌کردیم. بعضی از نکاتی‌ها



وقتی این کشتی توسط عراقی‌ها مورد اصابت قرار گرفت و سوخت، من در بندرعباس بودم. وقتی رسیدم هنوز شعله‌های آتش زبانه می‌کشید. نفت‌کش، انگلیسی تحت اجاره دولت ایران بود. یک هفته‌ای سوخت و در آخر هم رفت زیر آب.



را به آلمان می‌فرستادیم تا ظاهر کنند و برایمان بفرستند.

**از عکس‌هایی که می‌گرفتید و می‌دیدید، چه احساسی به شما دست می‌داد؟**

واقعاً از روزهای نخستین جنگ چیزی خاطر من نیست. بعدها دیگر هدفمند شدیم. گفتیم: «باید به منطقه برویم و عکاسی کنیم. عکس‌ها را در تهران برای نمایش باید آماده کنیم.» هدفمان تهییج مردم و ثبت در آینده بود. ثبت کردن، ملکه ذهن ما شد و همیشه به همین نیت عکس می‌گرفتیم. می‌خواستیم اسناد تصویری در تاریخ بماند. بلافاصله بعد از اینکه عکس‌ها را در تهران ظهور و چاپ می‌کردیم، در نماز جمعه نمایشگاهی برپا می‌کردیم. در میدان فلسطین و خیابان انقلاب هم نمایشگاه می‌گذاشتیم. احساس خوشایندی به ما دست می‌داد. در نماز جمعه مردم خیلی استقبال می‌کردند. از نمایشگاه‌ها گزارش تهیه کردیم و عکس گرفتیم. کنار مردم می‌ایستادیم ببینیم عکس‌العمل آن‌ها در مورد نمایشگاه چیست. احساس می‌کردیم خیلی با شور و شغف به عکس‌ها نگاه می‌کنند.

**برای هر نمایشگاهی موضوع و سوژه جدیدی انتخاب می‌کردید یا به‌صرف نمایش عکس‌های جنگ، فقط در فکر برپایی نمایشگاه بودید؟**

باید موضوعی خاص دست می‌داد تا نمایشگاهی برگزار کنیم. مثل عملیات مرصاد که از خصوصیات خاصی برخوردار بود. حضور خودم در عملیات، برایم تازگی داشت به این لحاظ که با یک عده خودی می‌جنگیدیم. آن‌ها دشمن به حساب نمی‌آمدند. جنگ با خودی خیلی وحشتناک است. چون نمی‌دانی طرف مقابل تو کیست. عدم اعتماد و اطمینان به وجود می‌آید. هر دو طرف جنگ، ایرانی بودند و این خیلی بد بود.

در کرمانشاه شایعه‌ای بین مردم شدت گرفت که مجاهدین وارد شهر شده‌اند. دیگر هیچ‌کس به هیچ‌کس اعتماد نداشت. در مرصاد با حاتمی‌کیا بودم. برای روایت فتح فیلم و عکس می‌گرفتیم. حاج آقا دالایی یکی از اسناد زنده عملیات مرصاد است. او اسیر منافقین و در نهایت موفق به فرار می‌شود و در همین مدت کم، بلاهای بسیاری می‌بیند ولی معجزه‌آسا نجات می‌یابد.

پس از عملیات با جنازه زن‌هایی مواجه شدیم که آن‌چنانی بودند. از چیزهایی که در کنار آن‌ها به جا مانده بود می‌فهمیدیم که ممکن نیست عراق آن‌ها را تجهیز کرده باشد. چون لجستیک ارتش عراق، توان چنین کاری را نداشت. حدس ما این بود که عربستان چنین کمک‌هایی را به آن‌ها کرده است.

**منظورتان از آن چنانی چیست؟**

کانکس‌های بزرگی بود که در آن لباس‌های خارجی به‌وفور یافت می‌شد. در بین آن‌ها هم حتی زنانی از کشور فرانسه مشاهده می‌شد. دفترچه‌های خاطرات و عکس هم فراوان بود. چون به قصد ماندن آمده بودند و همه وسایل خود را همراه داشتند.

این‌ها را در جنگ ندیده بودیم. هرکسی از منافقین را در شهر می‌یافتند، اعدام می‌کردند. بیشتر آن‌ها داخل خانه‌ها مخفی می‌شدند و نیروهای مردمی اختفای آن‌ها را گزارش می‌دادند و آن‌ها هم توسط ارتش یا سپاه دستگیر می‌شدند.

**اعدام آن‌ها را هم به چشم می‌دیدید؟ آیا عکسی هم از آن واقعه گرفتید؟**

مراسم اعدام را نه، ولی وقتی آن‌ها را به دار آویخته بودند، در نقاطی از شهر اجساد آنان آویزان بود. وحشتناک‌تر از این را خود منافقین به‌وجود آوردند. آن‌ها وارد بیمارستانی در اسلام‌آباد شده و تمام مجروحان را در حیاط بیمارستان تیرباران کرده بودند. بیشتر مجروحان از بچه‌های سپاه بودند.

**حاج آقا دالایی هم در چنین شرایطی بود و فرار کرد؟**

اکیپ ایشان به طرز معجزه‌آسایی از دل منافقین فرار می‌کند. اکیپ روایت فتح در چند جبهه پراکنده بود. وقتی عملیات مرصاد آغاز شد، تیم حاج آقا دالایی از سمت دهلران به منطقه آمدند. هنوز از حمله خبری نبود و این‌ها هم اطلاعی نداشتند. مردم شهر که شروع به فرار کردند، تازه متوجه شدند. دوربین‌ها را برداشتند و تا مسیری به جلو رفتند، ولی دیگر امکان جلو رفتن نبود. تعدادی زن و بچه را سوار پاترول کرده، به سمت عقب حرکت کردند. منافقین هم هلی‌برد کردند و عقبه را بستند. ماشینی که رسید، آن را به رگبار بستند. راننده درجا شهید و حاج آقا دالایی از ناحیه پا و کف با مجروح شد.

آمبولانسی رسید که دوباره حاجی را سوار کند و به

پشت جبهه انتقال بدهد آن را هم زده بودند و آتش گرفته بود. حاجی از ماشینی پیاده می‌شود و به‌رغم مجروحیت و اصابت چند گلوله خودش را به چراغی که خیلی دورتر از منطقه سوسو می‌زده، می‌رساند. وسط مسیر اسیر سگ‌های وحشی می‌شود که او را دوره می‌کنند. با لطف خدا از این هم جان سالم به‌در می‌برد تا به چادر می‌رسد.

**چادر ایرانی‌ها بود؟**

از مردم منطقه بودند، ولی کاری به کار حاجی نداشتند. خود حاجی زخم‌هایش را بانسمن می‌کند و نزد آن‌ها می‌ماند. این‌ها صبح می‌رفتند بیرون چادر و شب برمی‌گشتند. به حاج آقا می‌گویند: «منافقین تا تهران پیش رفته‌اند.» حاجی ناراحت می‌شود و چادر را ترک می‌کند. با همان حالت، خودش را به لب جاده می‌رساند. منتها منافقین او را دستگیر می‌کنند. از پاهای و پوتین‌های او خون جاری بوده و احساس ضعف هم می‌کند. به اسیران ایرانی می‌گویند: «این از خودتان است، کمکش کنید» سربازی، لگدی به او حواله می‌کند و می‌گوید: «فلان‌فلان شده شماها انقلاب کردید و ما را به این روز انداختید.» حاجی را لب خط می‌نشانند و می‌گویند: «مبادا از جای تکان بخوری.» حاجی در خط مرزی که از دو طرف بین ایرانی‌ها و منافقین، تبادل آتش صورت می‌گرفته، می‌نشیند. ماشینی منافقین پس از مدتی سر می‌رسد و حاجی را سوار می‌کند. در راه با حاجی صحبت می‌کنند و در نهایت وقتی می‌فهمند که فیلم‌بردار است، دوباره کنار جاده رهایش می‌کنند. او هم به‌رحمت خودش را از کنار جاده به سمت خانه‌های سازمانی نزدیک آنجا می‌کشانند. چند روز در خانه‌های مخفی می‌شود، ولی از شدت ضعف و خون‌ریزی بی‌حال می‌شود. پیش خودش می‌گوید: «اکنون که قرار است بمیرم در خانه نباشم.» دوباره خود را به جاده می‌رساند تا چنانچه شهید شد، کسانی جسد او را پیدا کنند، اما دیگر نیروهای منافقین عقب‌نشینی کرده‌اند و جاده در اختیار نیروهای خودی است. نیروهای خودی به خیال اینکه منافق است، او را زیر آتش می‌گیرند. حاجی از حال می‌رود و وقتی نیروهای خودی بالای سرش می‌رسند یکی از آن‌ها او را می‌شناسد و او را برای مداوا به عقب حمل می‌کند.



برای عکاسی به عملیات برون‌مرزی در خاک عراق هم رفته‌اید. از اینکه می‌دیدید در عکس‌ها هر کسسی به سرنوشتی دچار شده است چه احساسی داشتید؟

احساس خاصی نداشتیم، چون احساس وظیفه می‌کردم. حس خوشایندی که به من دست می‌داد آن بود که بتوانم هر چه سریع‌تر نمایشگاهی برپا کنم و مردم از آن استقبال کنند. برای همین عملیات مرصاد، نمایشگاهی برپا کردیم که افراد مشکوکی هم برای بازدید می‌آمدند و بچه‌های اطلاعات سپاه آن‌ها را دستگیر می‌کردند.

غیر از تهران جایی دیگر هم نمایشگاهی برپا می‌کردید؟

بله، نمایشگاه عملیات مرصاد را به‌صورت سیار از تهران به جاهای دیگری بردیم. تعدادی پناهگاه سیار درست کردند. با دو دستگاه ماشین نیسان و ماشین خودم، جمعاً سه دستگاه ماشین، به سمت جبهه‌های جنوب رفتیم. از اندیمشک شروع کردیم و پس از آن به دو کوهه رفتیم.

در خط مقدم هم نمایشگاه برپا می‌کردید؟

خیر؛ در دو کوهه برای مردم خیلی جذاب بود. چون آن‌ها منافقین را ندیده بودند. صبح روز بعد در نماز جمعه شهرستان شوش نمایشگاه را برگزار کردیم. بچه‌های سپاه کمک می‌کردند. ما هم بدون هماهنگی این کارها را انجام می‌دادیم، چون به‌یکباره تصمیم به انجامش گرفته شده بود.

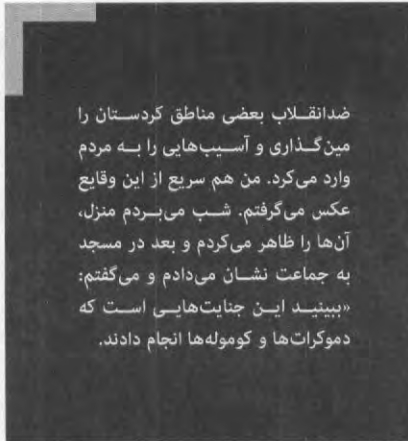
برپایی و جمع کردن نمایشگاه برای شما وقت گیر نبود؟

خیر؛ چون کار ما سریع و پرتابل بود. در همدان قاب‌ها را به‌تنهایی آویزان می‌کردم و بیشتر کارها هم تنهایی انجام می‌گرفت.

در نهایت هم این نمایشگاه به تهران برگشت. تأثیرات خوبی داشت. حتی منافقین گفته بودند: «مزدوران نظام جمهوری اسلامی بعد از این همه کشته، جنایات خود را در قالب عکس کرده و در جبهه‌ها به نمایش می‌گذارند.» که خیلی برای من تأثیرگذار بود.

چه تأثیری داشت؟

حس می‌کردم کاری که می‌کنم جالب است. من عکاس روزنامه نبودم. هر چند که چند بار برای



ضدانقلاب بعضی مناطق کردستان را مین‌گذاری و آسیب‌هایی را به مردم وارد می‌کرد. من هم سریع از این وقایع عکس می‌گرفتم. شب می‌بردم منزل. آن‌ها را ظاهر می‌کردم و بعد در مسجد به جماعت نشان می‌دادم و می‌گفتم: «ببینید این جنایت‌هایی است که دموکرات‌ها و کوموله‌ها انجام دادند.»

که در ناصر خسرو بود و هر جای دیگر، اگر تهران بودم، سریع خودم را می‌رساندم. یک بار هم یادم هست، رفتم عکس بگیرم فیلم جا نیفتاده بود. کلی عکس گرفتم و بعد متوجه شدم. بعد فیلم را درست جا انداختم، ولی هنوز حسرت عکس‌هایی را که نتوانستم بگیرم، دارم.

حسرت‌هایی که در این ارتباط در دل دارید و یا صحنه‌هایی را که بنا بر هر علتی موفق به عکاسی از آن نشده‌اید فراموش نمی‌کنید؟

خیر. یک بار در دفتر نخست‌وزیری عکس می‌گرفتم. یک دفعه فهمیدم دوربین‌ها فیلم ندارد. آن‌ها را از قبل چک می‌کنند. اما گویا فراموش شده بود. از دوره جنگ، چه صحنه‌هایی را از دست دادید؟

خیلی از لحظه‌ها بود که فشار زیادی را تحمل می‌کردم، ولی می‌دیدم کاری از دستم ساخته نیست. مانده بودم چگونه آن‌ها را ثبت کنم.

نزدیک غروب در چادر بچه‌های رزمنده، چراغ‌های فانوس سوسو می‌زد. شب عاشورا بود و بچه‌ها برای عملیات حاضر می‌شدند. انفجاری درون خودم حس می‌کردم. اهل نوشتن نبودم، با دوربین هم نمی‌توانستم عکس بگیرم، می‌ماندم چه‌کار کنم.

به فکر اینکه دوربینی مادون قرمز تهیه کنید نبودید؟

چرا، ولی امکانات ما خیلی ضعیف بود. بعد از مدت‌ها روایت فتح یک لنز دوربین مادون قرمز تهیه کرده و گذاشته بود جلو دوربین تا در شب تصویربرداری کند. البته تصاویر ضعیفی به دست می‌آمد. امکانات عکاسی زیاد نبود. عکاس را هم تحویل نمی‌گرفتند. ما به همت بچه‌های روایت فتح می‌رفتیم و عکاسی می‌کردیم.

به لحاظ فنی و تکنیکی عکس‌برداری، احساس خلأ نمی‌کردید؟

به یادش هم نمی‌افتادم. موقعیتی هم پدید نمی‌آمد که با آن‌ها ارتباطی برقرار کنم. موقعی که در سپاه بودم کتاب‌های زیادی سفارش دادم. کتاب تان‌لایک چهارده جلدی را خریدیم. عکس‌عکاسان بزرگ را می‌دیدیم و به‌صورت حسی و تجربی از آن بهره می‌گرفتم.

سروش عکس فرستادم و آن‌ها روی جلد یا صفحات داخلی چاپ کردند، ولی برای من جذابیت نداشت. این تأثیرات را که در اطراف می‌دیدم، خیلی برای من تأثیرگذار بود.

فکر می‌کنید کدام عکس شما از همه معروف‌تر است؟

عکس از آتش گرفتن یک کشتی نفت‌کش در آب‌های جنوب بود که فکر می‌کنم خیلی معروف شد. وقتی این کشتی توسط عراقی‌ها مورد اصابت قرار گرفت و سوخت، من در بندرعباس بودم. وقتی رسیدم هنوز شعله‌های آتش زبانه می‌کشید. نفت‌کش، انگلیسی تحت اجاره دولت ایران بود. یک هفته‌ای سوخت و در آخر هم رفت زیر آب.

عکس دیگری هست از عملیات مه‌ران (کربلای ۱). یک ستون رزمنده هستند که نفر جلو پرچم در دست دارد.

نگاتیو این عکس را چگونه نگهداری می‌کنید؟ در مجموعه خودمان از آن‌ها نگهداری می‌کنیم. البته اسکن هم شده است. عکس‌های عتیقه هم داریم مثلاً از امام و همافران یا عکس‌هایی از واقعه هفده شهریور. به شکلی آن‌ها را نگهداری می‌کنیم که برای نسل‌های بعدی بماند.

از بمباران‌ها و موشک‌باران‌هایی که در تهران به وقوع می‌پیوست، هم عکس می‌گرفتید؟

بله، از بمب‌گذاری‌های خیابان خیام و مسافرخانه‌ای



## با شهید آوینی کی آشنا شدید؟

از زمانی که بچه‌های ما به نوعی با بچه‌های روایت فتح ادغام شدند. البته بدون هیچ سند و مدرکی. روایت فتح مربوط می‌شد به گروه تلویزیونی جهاد سازندگی که در صدا و سیما بود. جهاد سازندگی آن روزگار دو قسمت داشت. یک قسمت مربوط به فیلم‌های روتین جهاد بود که کار آن به عهده روایت فتح گذاشته شد.

## با شهید آوینی چه ارتباطی پیدا کردید؟

من چون عکاس بودم زیاد آشنایی پیدا نکردم، ولی بچه‌های فیلم‌ساز با ایشان ارتباط خوبی برقرار کردند. حاتم‌ی‌کیا و بقیه بچه‌ها ارتباط بیشتری داشتند. فیلم‌هایی را که می‌گرفتند، می‌بردند پیش ایشان تا نظر بدهد. من و ایشان گاهی در مأموریت‌هایی که به جبهه داشتیم، همراه می‌شدیم.

## چه خاطره‌ای از او به ذهن دارید؟

نماز شب خواندن‌های ایشان را در پاکستان می‌دیدم. دیگر اینکه در جبهه همیشه یا ماست می‌خورد یا جعبه‌ای خرما به همراه داشت.

بیشتر بچه‌ها هم از آمدن ایشان به جبهه ناراحت می‌شدند. به خودش هم می‌گفتند حیف است. می‌ترسیم شما شهید بشوید. به‌خصوص در عملیات کربلای ۵ که بودری، اسکندری، یکه‌تاز و یکی از بچه‌های صدابردار شهید شدند، ترسی به ما غالب شد. به شهید آوینی اصرار می‌کردیم که شما برگردید.

## هیچ‌وقت نظر آوینی را نسبت به عکس‌هایتان نپرسیدید؟

نه، یک بار پس از دوران جنگ آمدم دفتر سوره گفتم: «خیلی علاقه‌مندم یک کشور خارجی بروم و در آنجا عکاسی کنم.» گفت: «ما به پاکستان خواهیم رفت. تو هم دوست داری، همراه ما بیا.» دنبال کارهای حکم و مأموریت از صدا و سیما بود. آنجا کت و شلوار به تن داشت. همیشه او را با کاپشن بلند دیده بودم. می‌گفت: «در صدا و سیما با کاپشن بلند کار آدم را راه نمی‌اندازند.» برای همین کت و شلوار پوشیده بود. در پاکستان، لباس‌های محلی پاکستانی

عکاسان حرفه‌ای چک سفید می‌گیرند و عین یک مزدور وارد جنگ می‌شوند. در ذهن خود، فقط عکس می‌گیرند و اصلاً برای این کار آمده‌اند، ولی ما حرفه‌ای نبودیم. می‌خواستیم لحظات حماسی جنگ را آن‌گونه که هست برای نسل آینده ثبت کنیم.

تهیه کردیم و پوشیدیم.

## الان هم نمایشگاه برپا می‌کنید؟

خیلی کم. دو سه تا پروژه کار کردم. سال ۸۴ بچه‌های عکاس را به مناطق عملیاتی غرب بردیم. تور عکاسی بود. سه موضوع را متوجه شدیم. قاچاق کالا و بنزین. مین‌های به جا مانده از زمان جنگ و تهاجم فرهنگی و برنامه‌های ماهواره‌ای. بحث مین‌ها خیلی خوب بود. کار کردیم و آمدم در مجلس شورای اسلامی نمایشگاهی برپا کردیم. خیلی کارساز بود. نمایندگان وزیر مربوطه را خواستند و دویست میلیارد بودجه برای پاک‌سازی منطقه تصویب کردند. این نمایشگاه اثر خودش را گذاشت.

## غیر از شما نمایشگاه عکس دیگری نبود؟

چرا در طرف دیگر، نمایشگاه عکس خرمشهر هم بود.

## عکس‌های دفاع مقدس را کنار عکس‌های جدید نگذاشتید؟

مربوط به پیروزی خرمشهر بود. با همان بچه‌هایی که پیروزی خرمشهر را به تصویر کشیده بودند، رفتیم و در سال ۸۴ (در خرمشهر) عکاسی کردیم.

## به نظر خودتان بهترین عکس جنگی که از دفاع مقدس گرفتید، کدام است؟

در روزگار جنگ عکاس‌های ما حرفه‌ای نبودند.

عکاس جنگ، عکاس حرفه‌ای است. حرفه‌ای، به جهت اینکه پول و امکانات خیلی خوب در اختیار دارد. دوره‌های تخصصی جنگ را سپری کرده و می‌داند در مواقع بحرانی باید چه کاری انجام دهد. ما عشق عکاسی داشتیم. آماتور هم بودیم و امکانات هم نداشتیم. هر چقدر پیشرفت کردیم، تجربی بود. من نوعی کار می‌کردم که بعدها فهمیدم برای خودش سبکی است. صاحب‌سبک شدیم. به موضوع نزدیک و با آن خیلی آخت می‌شدم. یعنی چند روزی با موضوع بودم تا به هم عادت کنیم. این یک سبک کار است در عکاسی. یا مثلاً از لنزهای تله کمتر استفاده می‌کردم. از لنزهای نرمال بیست و هشت یا سی و پنج استفاده می‌کردم و این، ایجاب می‌کرد به موضوع خیلی نزدیک بشوم و حس خوبی بگیرم. عکاسان حرفه‌ای چک سفید می‌گیرند و عین فقط مزدور وارد جنگ می‌شوند. در ذهن خود، فقط عکس می‌گیرند و اصلاً برای این کار آمده‌اند، ولی ما حرفه‌ای نبودیم. می‌خواستیم لحظات حماسی جنگ را آن‌گونه که هست برای نسل آینده ثبت کنیم. لحظه‌های شکست رزمندگان را زیاد عکس نمی‌گرفتم یا اصلاً به خودم اجازه عکس گرفتن نمی‌دادم.

## چرا؟

دلم نمی‌خواست. در یک عملیات برون‌مرزی بچه‌ها لو رفتند و داشتند به عقب برمی‌گشتند. آقای غرقی، که خبرنگار سیما در نیویورک است، صدابردار بود. آن موقع یک اکیپ تلویزیونی از صدا و سیما و یکی از ما حضور داشتند. بچه‌های صدا و سیما رفتند جلو از شکست بچه‌ها فیلم‌برداری کنند که حتی فیلم‌برداری آن‌ها هم اسیر شد. من رغبت به عکس گرفتن نداشتم و حرکتی هم نکردم.

## مگر برای ثبت وقایع در جبهه نبودید؟

نمی‌توانستم به خودم اجازه بدهم. گویی کسی برای انجام این کار مانع من می‌شد. اصلاً به ذهنم نمی‌رسید که باید این وقایع را هم ثبت کنم. الان هم اگر بگویند فلان جا جنگ رخ داده و شما برای عکاسی باید به آنجا بروی، می‌گویم: «نه». چون دیگر جنگ‌ها برای من معنی ندارد. کار





عکاس حرفه‌ای جنگ ثبت وقایع جنگی است، ولی برای من این گونه نیست. جنگ تحمیلی برای من معنایی دیگر داشت. با آن زندگی می‌کردم. برایم ارزشی تلقی می‌شد. مثل رزمنده‌ها می‌رفتیم جلو و از هیچ گلوله و خمپاره‌ای نمی‌ترسیدیم. هرچند ما از بچه‌های رزمنده خیلی پایین‌تر بودیم، ولی فکر جان خودمان را نمی‌کردیم. در صورتی که برای عکاس حرفه‌ای جنگ حفظ جان خود مهم است.

**موقعیتی هم پیش آمد که رزمنده‌ای یا مجروحی نیاز به کمک داشته باشد و شما بین دوراهی استمداد و عکاسی گیر بیفتید و ندانید کدام را انتخاب کنید؟**

با حاتم‌می کیا در عملیات بدر، بادگیر پوشیده بودیم. داخل آن پر آب شد و سنگین شدیم. خسته و ناتوان در حال حرکت بودیم. یک شهید و یک مجروح جلو ما بودند. مجروح از ما کمک خواست. مضطرب شدیم. احساس کردیم شاید اسیر بشویم. حس خاصی داشتیم. مجروح کمک می‌خواست، ولی ما توان کمک به او را نداشتیم. شاید اگر توان جسمی برآیمان مانده بود، درصدد کمک برمی‌آمدیم. عکسش را گرفتم و گفتم می‌رویم بچه‌ها را خبر می‌کنیم.

**به او کمک رسید؟**

نمی‌دانم. ولی تا رسیدیم، آدرس آنجا را به بچه‌های پشتیبانی دادیم.

**مجموعه عکسی هم منتشر کرده‌اید؟**

در مجموعه شش جلدی عکس‌های جنگی که بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس چاپ کرده است تعدادی از عکس‌های من هم هست برخی از آن‌ها را چاپ کرده‌اند.

**خودتان به فکر چاپ آثارتان نبودید؟**

هیچ‌وقت به این موضوع فکر نکردم.

**عکس‌های شما در کتاب (جنگ تحمیلی)**

Imposed War به صورت پراکنده است یا در یک

**مجموعه پشت سر هم قرار دارد؟**

پراکنده است. روی جلد پنجم هم، یکی از عکس‌های من کار شده است.

**خارجی‌ها پیشنهاد خرید عکس‌هایتان را به شما داده‌اند؟**

خیر، ولی دوست دارم شرایطی فراهم شود که بتوانم نمایشگاهی، از عکس‌هایم، در خارج از کشور برپا کنم. تلاش زیادی کردم، ولی نتوانستم. ایرانی‌ها در عکاسی جنگ، سبک خاصی را آفریدند. می‌خواستیم با برپایی نمایشگاه عکس رودررو با بینندگان و عکاسان خارجی صحبت کنم و تبادل اطلاعات انجام دهم.

**الان به چه کاری مشغول هستید؟**

در انجمن عکاسان دفاع مقدس، مشغول به فعالیت و عضو سپاه هم هستم. الان هم از نگاتیوهای زمان جنگ حفظ و نگهداری می‌کنیم. عکس هر عکاسی که می‌خواهد باشد، فرقی نمی‌کند. تقدس این کار، باعث می‌شود هر کسی که نگاتیوی از دوران جنگ به ما برساند را صیانت کنیم.

**به نظر خودتان، آرشیو کاملی دارید؟**

کامل به چه معنا؟ اگر منظور این است که هر چه عکس از سپاه و ارتش و بسیج است جمع کرده باشیم، خیر. آرشیو کاملی نداریم.

**اگر کسی نیاز به عکس‌های دفاع مقدس داشته باشد، باید به کدام مرجع مراجعه کند؟**

جاهای زیادی هست، ولی عمده آن در اختیار ماست. سرویس دهی ما به مراتب راحت‌تر از بقیه جاها خواهد بود.

**کار کدام عکاس دفاع مقدس را می‌پسندید؟**

سبک و سیاق سعید صادقی خیلی جالب بود. ولی هر عکاس به‌هرحال یک نوع سبک و روش خاص خودش را داشت.

**به‌طور کلی انجمن عکاسان دفاع مقدس چه نوع کار و خدماتی ارائه می‌کند؟**

این انجمن حدود چهار سال است که تشکیل شده. خیلی پیش‌تر و در جایی دیگر تحت عنوان «مؤسسه فرهنگی رزمندگان» فعالیت می‌کرد که تحت سرپرستی حسین حیدری بود. مدتی که گذشت، بعضی از عکاسان دفاع مقدس از جمله حیدری، میرهاشمی، فرهاد سلیمانی، یوسف گرامی، شهید سعید جان‌بزرگی، امیدعلی جوادیان و من این انجمن را تشکیل دادیم. اکثر آن‌ها فوق‌لیسانس و لیسانس عکاسی داشتند.

**در شهرستان‌ها هم عکاس‌های دفاع مقدس هستند که تحت پوشش خدمات انجمن قرار بگیرند؟**

بله، هستند. خیلی‌ها هم ناشناس مانده‌اند.

**عکس‌هایی که در آرشیو انجمن عکاسان دفاع مقدس موجود است، تحت چه شرایطی گردآوری شده، آیا فقط به‌صرف نگهداری و آرشیو داده شده یا عکس‌ها را از آن‌ها خریده‌اید؟**

وقتی انجمن شکل گرفت، هفته‌ای یکی دو بار جلسات گفت‌وگو ترتیب دادیم. اساسنامه نوشتیم و کار را به‌صورت منسجم و شاکله آن را اساسی بنا نهادیم. صحبتی با محسن رضایی کردیم. ایشان گفت: «تشکیلاتی راه بیندازید تا بتوانیم تحت عنوانی به شما کمک کنیم.» با بچه‌های روایت فتح مطرح کردیم و آن‌ها از پیشنهاد ما استقبال کردند. کارمان را با یک میز شروع کردیم. هدف این بود که نگاتیوهای به‌جا مانده از دفاع مقدس را جمع‌آوری و سازمان‌دهی کنیم. آن‌ها را اسکن کردیم و کم‌کم بانک عکس شکل گرفت. می‌دانستیم خیلی از این نگاتیوها در بدترین شرایط ممکن نگهداری می‌شود. سعی کردیم در هر جایی که ممکن است آن‌ها را پیدا و در آرشیو خودمان نگهداری کنیم. الان هم هدفمان نگهداری آرشیو و چاپ کتاب و دیگری، خریدوفروش عکس‌هاست از طریق اینترنت و به‌صورت آن‌لاین. در این میان یک سری از عکاس‌هایی را که واقعا ناامید بودند جذب انجمن کردیم. تقریباً از نقاط دور هم عضو انجمن هستند و با ما در ارتباط‌اند.

نزدیک چهار سال از تأسیس انجمن گذشته و ما توانسته‌ایم حدود یک میلیون عکس جمع‌آوری کنیم. باید اذعان کنم که جلب اعتماد عکاس‌ها کار واقعا دشواری است.

**هر شش نفری که عضو و مؤسس انجمن هستید، در خود انجمن عکاسان دفاع مقدس شاغل هستید؟**

بله، ولی به‌طور مرتب از صبح تا عصر حضور نداریم.

**انجمن زیر نظر چه نهادی فعالیت می‌کند؟ زیر نظر بنیاد روایت فتح.**



جنگ تحمیلی برای من معنایی دیگر داشت. با آن زندگی می‌کردم. برایم ارزشی تلقی می‌شد. مثل رزمنده‌ها می‌رفتیم جلو و از هیچ گلوله و خمپاره‌ای نمی‌ترسیدیم. هرچند ما از بچه‌های رزمنده خیلی پایین‌تر بودیم، ولی فکر جان خودمان را نمی‌کردیم. در صورتی که برای عکاس حرفه‌ای جنگ حفظ جان خود مهم است.

**بدین لحاظ مشکلی گریبان گیر شما نیست؟**  
 شرایط ما ایده‌آل نیست. هنوز مشکل ساختمان استیجاری داریم. مشاور فرهنگی ریاست جمهوری در بازدیدی که داشتند، گفتند: «یک قسمت از کاخ نیاوران را باید به شما بدهیم تا در آنجا مستقر شوید.» ولی این‌ها در حد حرف و فقط مربوط به یک ساعت بازدید است. بارها گفته‌ام ارزش نگاتیو عکس‌های دفاع مقدس، کمتر از جواهرات سلطنتی نیست.

**برای چاپ نشریه اقدام نمی‌کنید؟**

فعلاً توان انجام این کار را نداریم.

**آیا در مدت دفاع مقدس از عکس‌هایی که گرفتید، راضی هستید؟**

خیر، این مقدار عکسی که از دفاع مقدس مانده، خیلی کم است. دلیل هم دارد. واقعاً کسی عکاسان جنگ را پشتیبانی نمی‌کرد. صدا و سیما خیلی راحت و با امکانات، در جبهه‌ها تردد می‌کرد، ولی عکاس به دنبال خود نداشت. فقط فیلم‌بردار می‌فرستاد. ما برای عکاس حتی ماشین در اختیار نداشتیم. فقط عکاس خبرگزاری‌ها از طریق خبرگزاری خود از این امکانات بهره‌مند بودند. آن‌ها نمی‌فهمیدند که وقتی بسیجی‌ها را به جبهه اعزام می‌کنند، برای ثبت این لحظات هم یک اکیب عکاسی اعزام کنند. هر کدام از بچه‌های تیپ و لشکر رفتند، همه به خاطر دلشان رفتند. آقای حیدری می‌گفت: «اگر پول خرید یک تانک را می‌دادند تجهیزات برای عکاس‌های جنگ می‌خریدند، هیچ اتفاقی نمی‌افتاد؛ الا اینکه عکس‌های بهتر و بیشتری از لحاظ جنگ ثبت می‌شد.»

**شاید همین قدر را کافی می‌دانستند؟**

خیر، شناخت نداشتند. نمی‌فهمیدند. ما التماس می‌کردیم تو را به خدا، ما را بفرستید جبهه تا عکس بگیریم. کجای دنیا این چنین است؟ در سایر مناطق دنیا چک سفید می‌دهند. می‌گویند حالا برو بجنگ. آن روزگار این گونه بود. حالا هم اگر همه این فیلم‌ها و نگاتیوها را بسوزانی و از بین ببری، هیچ کس ککش هم نمی‌گزد.

آقای حیدری می‌گفت: «اگر پول خرید یک تانک را می‌دادند تجهیزات برای عکاس‌های جنگ می‌خریدند، هیچ اتفاقی نمی‌افتاد؛ الا اینکه عکس‌های بهتر و بیشتری از لحاظ جنگ ثبت می‌شد.»

علی فریدونی باید بیاید و بگوید با نیروهای واحد جنگ خبرگزاری چه برخوردی داشتند. او یک خبرنگار فعال است. الان هم عکاسی می‌کند. خودش می‌گوید: «نگاتیو عکس‌های جبهه‌ها سال‌های سال، در یک جای مرطوب در خبرگزاری نگهداری می‌شده است.» ما پیشنهاد کردیم مجانی برای شما اسکن می‌کنیم تا از بین نرود. گفتند: «چگونه اسکن می‌کنید؟»، گفتیم: «با این دستگاه»، گفتند: «باشد».

نگاتیوها را داخل گونی ریختند و گذاشتند پشت وانت. با یکی از بستگان خودشان هم یک قرارداد سیصد میلیونی بستند و در ناکچای‌آباد آن‌ها را اسکن کردند. اسکنی که نمی‌توانی عکسی را که می‌خواهی، به‌آسانی پیدا کنی.

**چرا؟**

چون باید هنگام اسکن کردن کدگذاری صورت بگیرد تا دستیابی به عکس‌ها آسان باشد. بی حساب و کتاب اسکن کردند. آقای فریدونی هست. می‌تواند توضیح دهد. الان هم نگاتیوها سرگردان هستند. فکر می‌کنم می‌خواهند کیلویی به مرکز اسناد بفرشند. خدا عالم است چگونه از عکس‌ها نگهداری می‌کنند. زمان جنگ که به عکس‌ها بهمان می‌دادند. الان هم

همین گونه است. وزارت ارشاد هم که اصلاً حرفی در این مورد نمی‌زند.

**ارتش و سپاه هم برای اسکن عکس‌های خود، با شما همکاری کرده‌اند؟**

ارتش نگاتیوهایش را داد، ولی سپاه نداده است. سپاه چند شاخه دارد. هر کدام برای خود یک تیم تشکیل داده‌اند و نگاتیوها را جمع‌آوری می‌کنند. شاید بعداً یک تشکیلاتی درست کنند، ولی الان که چنین درکی از موضوع ندارند.

**خبرگزاری‌ها و سازمان‌های خارجی هم علاقه‌مند به خرید این عکس‌ها هستند؟**

آن‌ها حاضرند نگاتیوهای ما را به قیمت خیلی خوبی بخرند. می‌دانید چرا؟ چون می‌خواهند راحت‌تر به ما توهین کنند. الان شما می‌گویید من ذهنیتی از جنگ ندارم. من چگونه باید به شما ثابت کنم که بچه‌های ما با چه ابزاری می‌جنگیدند و چگونه جلو ناوهای آمریکایی می‌ایستادند. صد سال دیگر می‌توانیم به نسل‌های بعدی بگوییم که در جبهه جنگ چه می‌گذشت و رزمندگان با چه کمبودهایی در مقابل دشمن تا بن دندان مسلح ایستادگی می‌کردند و انقلاب را نگه داشتند، ولی الان کسی درک این قضیه را ندارد. آرشیوهای عکس خارجی خیلی وحشتناک است. اصلاً کسی را به حرم آن راه نمی‌دهند. حاضرند عکس‌های ما را ندید، بخرند. هر یک فرم آن را با قیمت بالا بخرند، ولی ما اصلاً به خودمان بها نمی‌دهیم. بعضی از بچه‌ها خانه‌شان را به حراج گذاشتند. گفتیم: «بیایید این پول را بگیرید و مشکل مالی‌تان را حل کنید نگاتیوهایتان به رسم امانت پیش ما باشد.» گفتند: «نمی‌خواهیم. نگاتیوها مال شما. فقط مشکل زندگی‌مان را حل کنید.»

بسیاری از عکاسان را که از گردونه عکاسی خارج شده بودند به این طریق دوباره زنده و جذب انجمن کردیم. همان عکاس معروفی که عکس همافران را در حضور امام، عکاسی کرده بود، بنده خدا قادر به تکلم نبود؛ متأسفانه سگته کرده؛ یا همین‌طور عکاسی را که هفده شهریور را به تصویر کشیده بود، او را هم دوباره سعی کردیم به دنیای عکاسی باز گردانیم. ■

این مقدار عکسی که از دفاع مقدس مانده، خیلی کم است. دلیل هم دارد. واقعاً کسی عکاسان جنگ را پشتیبانی نمی‌کرد. صدا و سیما خیلی راحت و با امکانات، در جبهه‌ها تردد می‌کرد، ولی عکاس به دنبال خود نداشت. فقط فیلم‌بردار می‌فرستاد.



